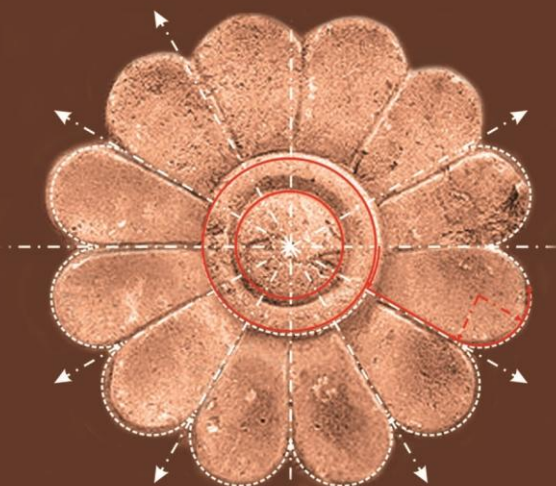




ایرانیان در زمان پادشاهی

محمدرضا جوادی یگانه
سعیده زادقناد



کتاب نهم نیک خواهی

حکایات متنی ایرانیان در نگاه بزرگان به جامعه ایران

از اولین فیثقه‌ها تا ۱۳۵۷



شورای اجتماعی کشور

ایرانیان در زمانه پادشاهی

خلقیات منفی ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران
از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب نهم

نیک خواهی

محمد رضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد

پاییز ۱۳۹۴

جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۴۸-

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷/ محمدرضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد- تهران: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۴.

ج. ۱۰

یادداشت: مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی» حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های انسانی شوارتز طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه گنجانده شده‌اند. تقسیم‌بندی جلد‌های سوم تا دهم کتاب نیز بر اساس گونه‌های ده‌گانه ارزشی شوارتز است.

مندرجات: ج. ۱. مقدمه و منابع. - ج. ۲. گزیده خلیات مثبت. - ج. ۳. خلیات منفی: عام‌گرایی (بخش اول). - ج. ۴. خلیات منفی: عام‌گرایی (بخش دوم). - ج. ۵. خلیات منفی: امنیت (بخش اول). - ج. ۶. خلیات منفی: امنیت (بخش دوم). - ج. ۷. خلیات منفی: انگیزش؛ سنت؛ لذت‌طلبی. - ج. ۸. خلیات منفی: هم‌نوایی؛ دستیابی به اهداف. - ج. ۹. خلیات منفی: نیک‌خواهی. - ج. ۱۰. خلیات منفی: قدرت؛ خودهدایت‌گری. موضوع: ۱. ویژگی‌های ملی ایرانی - جنبه‌های جامعه‌شناختی. ۲. اخلاق ایرانی - تاریخ. ۳. ایرانیان - هویت نژادی. ۴. فرهنگ ایرانی. ۵. ایرانیان - جنبه‌های اخلاقی.

شناسه افزوده: الف. عنوان. ب. زادقناد، سعیده، ۱۳۶۲-، نویسنده همکار. ج. وزارت کشور، مرکز اجتماعی فرهنگی، دبیرخانه شورای اجتماعی. د. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴، ج. ۹، ۶۵/۹ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۴

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین

نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب نهم. خلیات منفی: نیک‌خواهی

محمدرضا جوادی یگانه (دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران)، سعیده زادقناد

ناشر: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

صفحه‌آرا و طراح جلد: امین‌اله بخشایی

چاپ اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰

حقوق دوره ده جلدی متعلق به مولفین است.

قانون طبیعی آسودن و جنبیدن در مورد ایرانیان صدق می‌کند. اگر ایرانی را به حال خود بگذارید بیشتر به آسودن رغبت دارد، اما اگر اوضاع و احوال وی را به جنبیدن برانگیخت، دیگر قادر به انجام کارهای خارق‌العاده است و حتی اگر موانع او را به حال نخستین آسودن و تنبلی باز نگرداند، ممکن است بدون وقفه بکوشد و بجنبد. این قاعده... هم در مورد فعالیت‌های بدنی او صادق است و هم در مورد کوشش‌های فکری و ذهنی او. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۱۱۸)

فهرست

۱	ارزش اساسی هشتم: نیک خواهی
۳	ارزش سی و هشتم: مددکاری
۵	فرصت طلبی
۲۹	حیله گری و فریب کاری
۲۳۷	دلالی
۲۵۵	ارزش سی و نهم: صداقت
۲۵۷	دروغگویی
۳۲۹	نفاق و ریاکاری
۳۴۹	ارزش چهلم: بخشنده گی
۳۵۱	خساست
۳۵۹	ارزش چهل و یکم: وفاداری
۳۶۱	خیانت و پیمان شکنی
۳۹۱	سوءظن، توهم توطئه و بدبینی، بی اعتمادی
۴۲۷	ارزش چهل و دوم: مسئولیت پذیری
۴۲۹	اهمال کاری
۴۶۵	وقت ناشناسی
۴۹۱	بدقولی
۵۰۹	ارزش چهل و سوم: دوستی حقیقی
۵۱۳	ارزش چهل و چهارم: حیات معنوی
۵۱۵	توجیه مذهبی و کلاه شرعی تراشیدن
۵۳۱	ارزش چهل و پنجم: عشق متعالی

۵۳۳	کینه‌توزی و انتقام‌خواهی
۵۷۱	سخت مجازات کردن
۶۹۹	توقع پیشکش و هدیه
۷۱۹	ارزش چهل و ششم: معناداری زندگی

ارزش اساسی هشتم: نیک خواهی

ارزش سی و هشتم: مددکاری

ارزش اساسی هشتم: نیک خواهی

ارزش سی و هشتم: مددکاری

فرصت طلبی

۱۶۲۹-۱۶۳۰ یان اسمیت، سفیر هلند در ایران

امور دربار و سوء استفاده‌هایی که انجام می‌گرفت بر خلاف میل او بود... کسانی در راس کارها قرار گرفته بودند که در زمان شاه فقید جاه و مقامی نداشتند و سعی میکردند در موقعیت جدید از هر فرصتی بنفع خود استفاده کنند. اینها سه‌الی چهار نفر بیشتر نبودند، مشی سیاسی مملکت را تعیین می‌کردند و در دربار مشروب زیادی به مصرف می‌رسد که در این میان خود شاه از همه بیشتر می‌نوشید و این موضوع باعث تنزل شخصیتش شده بود. گاهی اتفاق میافتاد که چند نفر در حضور او با صدای بلند به یکدیگر توهین کرده و باهم به جنگ و دعوا می‌پرداختند. البته اینگونه اعمال به مذاق شاه خوش نمی‌آمد، ولی به علت جوان بودن و عدم تثبیت قدرت نمی‌توانست در این باره اقدامی بنماید، بخصوص که چند تن از آنان از عوامل به سلطنت رسیدنش بودند. (اولین سفرای ایران و هلند؛ اسمیت، ۱۳۵۶: ۹۱)

۱۷۲۰-۱۷۲۱ احمد دری، سفیر دولت عثمانی به دربار شاه سلطان حسین

اما کشور اینان در اصل شصت منزل درازا، و پنجاه منزل پهنا دارد. بسیار آباد است. هر دهکده اش سیصد خانوار یا پانصد خانوار یا هزار خانوار و گرمابه دارد. بعد از هر دو تا و سه تا دهکده شهرکی با چهارسو و بازار هست. و بعد از هر دو تا و سه تا دهکده، شهرک شهری بزرگ هست. چه در «شهرستان» و چه در شهرک‌ها و دهکده‌های شان، بازرگانان و کسبه و اصناف بسیارند، اما کشاورز و برزگر کم است. از این رو جو و گندم و خواربار گران است، و به زحمت می‌توان به دو برابر کشور ما خرید، اما رخت و لباس به آن نسبت ارزان است. بیشتر مردمش توانگرند، و تنگدستاندک است. و جامه‌ای که می‌پوشند، کالای سرزمین خودشان است و از حیث جامه نیازمند کشور دیگری نیستند. فقط یکی شال کشمیر و یکی هم چوخای قبه فرانس را وارد می‌کنند، و کسانی هم که این‌ها را می‌پوشند نادرند. فرشش و گستردنی شان هم کالای خودشان است. (سفارتنامه‌های ایران؛ احمد دری، ۱۳۶۸: ۹۳)

۱۷۲۹-۱۷۴۷ خبرنامه نویسان کمپانی هند خاوری هلند

در اصفهان ... بر اثر این سرمای سخت که مردم نظیر آن را به یاد نمی‌آوردند، خلقی انبوه از آدمیان و جانوران جان سپردند. در نتیجه این مصایب نیازمندی‌های زندگانی در اصفهان در سه ماهه نخست سال ۱۷۳۱ بسیار گران شد. این وضع بسیار بدتر شد چون نایب شهر آدم‌هایی به آبادی‌ها فرستاد تا از ارسال مواد غذایی به شهر جلوگیری کنند، برای اینکه او و همگانش از انبارهای خصوصی خود غلات را به بهای گزاف بفروشند. (حکومت نادرشاه؛ فلور، ۱۳۶۸: ۲۴)

هلندیان بدگمان بودند که نادر عمدا می‌خواهد وضع کشور را آشفته نگاهدارد تا به منافع شخصی خود دست یابد. (حکومت نادرشاه؛ فلور، ۱۳۶۸: ۳۰)

۱۷۷۰ گملین، گیاه شناس روسی

در این موقع به طور جدی درصدد حرکت از آنجا برآمدم و با [فتتحلی‌خان] خان [دربند] تماس گرفتم. متوجه شدم چون پیوسته از راه دریا سفر می‌کنم اوضاع طبیعی کشور برایم ناشناخته خواهد ماند. از این رو بر آن شدم تا کشتی را تا باکو رها کنم و تا آن شهر از طریق زمینی به سفر بپردازم. خان وعده داد پانزده اسب و سه گاری برای حمل مایحتاجمان در اختیار من و افراد بگذارند. من چندین روز بیهوده منتظر تحقق وعده او شدم و او مرتب امروز و فردا کرد. دلیلش این بود که من نبض او را گرفته و به او توصیه کرده بودم مشما بر روی غده‌اش بچسباند. بنابراین لازم بود این کار تجدید شود. از آنجا که او نمی‌خواست خودش این کار را بکند، بر آن شده بود مرا در آنجا نگه دارد. چون مشکوک شده بود به این که من در مورد معالجه او جدی نیستم و از این راه می‌تواند مرا تا هر چه از دستم برمی‌آید برای او انجام دهم. قبلاً بسیاری وقت‌ها در زندگی خود از کار طبابت خیلی لذت نمی‌بردم. این بار با شدیدترین نفرت به آن و تمام مهارت‌های علمی لعنت کردم. من اغلب پیش خان می‌رفتم و درباره ماهیت غده به او توضیح می‌دادم ولی یا مترجم من از عهده کار ترجمه به خوبی بر نمی‌آمد یا خان از حرف‌های طبی من قانع نمی‌شد. او می‌خواست از این غده نجات یابد و من باید وسیله این کار را فراهم می‌کردم ولی من دریافتم که در حال حاضر، قادر به این کار نیستم. اینک به هر

حال در دست او بودم. دست کم به خاطر اسب‌ها که برای مشاهدات گیاه‌شناسی بسیار مورد نیازم بود به او وابسته بودم. در موارد دیگر، پزشکان می‌توانند دلگرمی یا امیدواری بدهند، ولی در این مورد هیچ فایده‌ای نداشت، چون جواب من جز یکی نمی‌توانست باشد. از آنجا که بیش از حد تأخیر کرده بودم به خان گفتم که برای این کار به جراح نیاز دارد. او اصلاً از این جواب خوشش نیامد. چون وقتی پیشکار خان با لحن غیرمودبانه‌ای با من حرف زد خواست توضیح دهم چرا فوراً مشکل خان را چاره نمی‌کنم؟ من فوراً اتاق را ترک کردم و این سبب شد تا حدی عصبانیت مخفی بماند. من آن‌چه را بارها گفته بودم تکرار کردم و گفتم بیماری‌هایی وجود دارد که هنوز درمان‌های موجود از عهده علاجشان بر نمی‌آیند و اضافه کردم که حالا می‌فهمم بیماری خان موجب به تأخیر افتادن مسافرت من شده است و باید خاطرنشان کنم من به عنوان پزشک برای دیدن او اینجا نیامده‌ام. من دوستی خان و کمک‌هایش را به خاطر توصیه‌نامه حاکم حاجی طرخان که آورده بودم، کسب کردم. او از درخواست نهایی از خان در مورد اسب‌هایی که چندبار با قسم خوردن وعده آن‌ها را داده است، مضایقه نخواهد کرد. آنگاه امیر ایرانی بدون اطلاع من دریند را ترک کرد، فرماندار که هنوز در آنجا بود نه هر روز بلکه هر ساعت به من وعده اسب‌ها را می‌داد. سرانجام به من اطلاع داد که در آنجا اسبی وجود ندارد و با این جواب مرا واداشت به کشتی خودم برگردم و من امروز بعد از ظهر سوار کشتی شدم. دریند و نواحی اطرافش در پنج زمینه بهتر از همه سیاحان قبلی توصیف شده است. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۴۲-۴۳)

ما از پنج دهکده گذشتیم، که اولی سرزمین پدري فتحعلی‌خان است و در بقیه داغستانی‌های جلگه سکونت داشتند. مردم از نوع خاصی بودند و به زبان لزگی سخن می‌گفتند ولی ترکی را هم می‌فهمیدند. با این که آنان تبعه خان قوبا بودند، نمی‌شد آنان را تبعه به شمار آورد، چون مردم بسیار سرکشی هستند و نمی‌خواهند هیچ سلطه‌ای را بر خود بپذیرند. آنان با ما رفتاری کاسبکارانه داشتند؛ برای بیتوته جایی را در کنار طویله در اختیارمان گذاشتند. تهیه مواد غذایی با پول غیرممکن بود. لازم بود هدایای خوبی به آنان بدهیم تا به عنوان برده فروخته نشویم. در طول راه میان سنگ‌ها زاغه‌هایی در دامنه‌های سرایش کوه دیده می‌شد و در کنارشان

پناهگاه‌هایی ساخته شده بود. اینان و سایر یاغیان در جریان شورش در اینجا پناه می‌گرفتند و می‌دانستند در آنجا کاملاً در امانند، چون دستیابی به آنان ناممکن است. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۴۹-۵۰)

زمانی این جاده [پیربازار - رشت] پلهایی داشته، ولی به علت رسیدگی در آن‌ها چنان شکاف‌هایی به وجود آمده که در بهار و پاییز به صورت باتلاق درمی‌آید و اسب‌ها در هر قدم به خطر می‌افتند. علاوه بر این، در دو سوی جاده، بیشه متراکمی است و درختان از خاک بیرون زده است. در سراسر جاده هم رودی از کنار آن می‌گذرد که قبلاً قابل قایقرانی نبود، ولی حالا برای آبیاری شالیزارها به کار می‌رود. وقتی در بهار بر اثر آب شدن برف‌ها سطح رود بالا می‌آید، سراسر جاده را طوری آب فرا می‌گیرد که ارتباط بین پیربازار و رشت برای چند هفته به کلی قطع می‌شود. حال آنکه حل این مشکل بسیار آسان و کم‌خرج است، وقت ایرانیان میل ندارند، چیزی را تغییر دهند و از طرف دیگر اهالی پیربازار از این وضع نفع زیادی می‌برند، چون وقتی جاده تا حدی خوب است، از مسافران پول زیادی بابت کرایه اسب می‌گیرند و آنان چاره‌ای جز پرداختن آن ندارند، زیرا اولاً اسب تنها در پیربازار پیدا می‌شود، ثانیاً تنها این اسب‌ها تربیت شده‌اند که بتوانند در این مسیر بد حرکت کنند. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۱۷۲)

مخمل ایتالیایی، پارچه‌های سنگین، قند، کشنیل، نیل، روناس و آنچه از حاجی طرخان وارد می‌شود، با ابریشم و پارچه نخی تولید داخل ایران و هند معاوضه می‌شود. ترک‌ها نقد و با پول طلا و نقره می‌خرند که سخت مورد علاقه گیلانیان هستند و ابریشم پست‌تر را می‌برند. قیمت این محصولات سال به سال بالا می‌رود. در سال ۱۱۸۵/۱۷۷۱ یک من ابریشم کاشانی ۲۹ تا ۳۳ هزار دینار بود، نوع متوسط میان ۲۴ و ۲۸ و کیفیت پایین میان ۱۹ و ۲۳ هزار دینار. با افزایش قیمت تعداد تاجران هم افزایش یافت، ولی دلیلش تنها این نیست، بلکه تاجران ایرانی ثروتمند هستند که در وقت کساد ابریشم را از نوغانداران می‌خرند یا به قیمتی که مایلند سلف‌خری می‌کنند. چون می‌توانند یک سال یا بیشتر صبر کنند و آن را به قیمتی که می‌خواهند بفروشند و از طرف دیگر می‌دانند تاجران آن را می‌خواهند و اگر برای پایین آمدن قیمت دست نگه دارند، قیمت باز هم بالاتر می‌رود. تبعه

روس در این تجارت اغلب ضرر می‌کنند، چون کالاهای شان را به گیلانیان به صورت اعتباری و در شرایط بد بازار می‌فروشند و مجبور می‌شوند ابریشم را به چنان قیمت بالایی بخرند که بدهکارانشان به آنان تحمیل می‌کنند. در غیر این صورت چیزی گیرشان نمی‌آید. چون دیگرانی هستند که حاضرند در برابر کالای ابریشم، طلا و نقره بدهند. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۲۵۴)

۱۸۰۸-۱۸۱۶ موریه، منشی سفارت انگلیس و سفیر انگلیس

خواه این و خواه هر بزرگ دیگری در این خاک هر چه بدستشان بیفتد پس دادن نمی‌شناسند. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی؛ موریه، ۱۳۴۸: ۴۲)

به فکر افتادم که پیشدستی به این چارچاپر چندان دشوار نیست و چون از کار و بار و حال و روزگار ملک الشعراء کاملاً مطلعم چه شود اگر این مزده را من ببرم و مزدگانی را من دریافت دارم. اگر اسبش را می‌گویی همان قدر که این چارچاپر حق دارد بر آن سوار شود من هم حق دارم وانگهی مگر اسبش را از عقب نمی‌آورند. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی؛ موریه، ۱۳۴۸: ۸۰)

با خود گفتم بگذار دستم به گوشه‌ی دامان ملایی بند شود آن وقت دیگر خودم می‌دانم و خودم که چه‌ها نخواهم کرد و به کجاها نخواهم رسید. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی؛ موریه، ۱۳۴۸: ۲۶۰)

۱۸۵۱-۱۸۶۰ پولاک، پزشک اتریشی ناصرالدین شاه

میوه و سایر خواربار تا اندازه‌ی حیرت‌آوری ارزان است. بزرگان چنان به فراوانی غذا می‌پزند که هر کس بخواهد بدون زحمت زیاد، از باقی مانده‌ی آن به اندازه‌ی کافی غذا به دست می‌آورد که شکم خود را سیر کند؛ حتی برای سگها نیز غذای کافی به گوشه‌ای می‌ریزند. اما در سالهای گرانی بسیاری از مردم از گرسنگی می‌میرند؛ محترکین دکانهای خود را می‌بندند یا قیمت‌ها را به نحوی سرسام‌آور بالا می‌برند و حتی شاه نیز از موقع استفاده می‌کند که در این بازار آشفته سودی بچنگ آورد. در نتیجه در نقاط مختلف علم‌طغیان برافراشته می‌شود. زنان گرسنه با بچه‌هایشان که پوستی هستند بر استخوانی، خود را به جلو اسب شاه می‌اندازند و ناله و نفرین سر

می‌دهند. شاه از عاقبت کار خود در هراس می‌افتد؛ چند نفری را قربانی می‌کند؛ و در انبارها گشوده می‌شود. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۱۰۱)

۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ ملگونف، آکادمیسین روسی

تا لنگر کشتی انداخته شد، تعداد زیادی از کرجی‌های محلی ما را در میان گرفتند و سعی کردند هر چه بیشتر به کشتی نزدیک شوند تا بتوانند زودتر از یکدیگر مسافر و بار به ساحل حمل کنند. هنوز نردبان کشتی پایین انداخته نشده بود که چند تن از گیل‌های زیرک خود را به عرشه کشتی رسانیدند. همراه آنان چند تن تاجر بودند با رومیزی‌ها و دستمال‌های گلدوزی شده ابریشمین و گیوه‌های ابریشم باف و دیگر صنایع دستی. در انزلی کشتی بیش از دو مسافر برای پیاده شدن نداشت، باری هم در کار نبود، در نتیجه کرجی بانان دست خالی به ساحل بازگشتند. (سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر؛ ملگونف، ۱۳۶۴: ۲۳، پیشگفتار)

۱۸۵۸-۱۸۶۰ مکنزی، کنسول انگلیس در گیلان

خان لاهیجان... بسیار مودب و مهمان نواز است، ولی همه کارها را از روی حساب می‌کند و اگر من یک مسافر معمولی بودم و قنصل نبودم، حتماً خانه‌ای در اختیار من نمی‌گذازد، چنانچه در اختیار آقای گالین نگذاشت. این شخص یک تاجر فرانسوی بود که در سپتامبر گذشته به لاهیجان آمده بود، ولی مریض شده و تب کرده بود و یکی از ملاها حتی اجازه نداده بود که نوکر او از چاه آب بردارد. (سفرنامه شمال؛ مکنزی، ۱۳۵۹: ۲۷)

قیافه ما به قدری رقت آور بود که افراد ژنده پوشی که در کشتی سوار بودند ما را مسخره می‌کردند. ولی در مقابل پول حاضر شدند ما را راهنمایی کنند. (سفرنامه شمال؛ مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۱۴)

۱۸۸۰ ماساهارو، نخستین فرستاده ژاپن به ایران

ماموران دولت ایران هم کمترین علاقه و توجهی به مصالح ملی و اعتبار مملکت هویت باخته و ناپدید از صحنه ندارند. آنها تن آسانی پیشه کرده اند و فقط مراقبند

که به منافعشان لطمه ای نخورد و حق و حسابشان مرتب برسد. (سفرنامه یوشیدا ماسهارو؛ ماسهارو، ۱۳۹۰: ۵۴)

۱۸۸۵ باین و هوسه، باستان شناسان فرانسوی

حکامی که از طهران مأمور به ولایت هستند رسمشان این است که در میان قبایل و طوایف نفاق می‌اندازند و از این کار دو فایده می‌برند: یکی آن که به دولت مرکزی طهران چنین معلوم کنند که فلان طایفه یاغی شده بود و ما فلان مبلغ خرج کردیم و چقدر زحمت کشیدیم تا آنها را ایل و تابع ساختیم. فایده دیگر این که در این اختلاف خودشان فایده کلی می‌برند و با هر طایفه ای که به طایفه دیگر غلبه کرد در تقسیم غنیمت شریک هستند. (سفرنامه جنوب ایران؛ باین و هوسه، ۱۳۶۳: ۹۴)

۱۸۸۷ سیاح ناشناس روسی

اگر چه این عمارت شکارگاه، از اموال خاص خود اعلیحضرت شاه ایران است، ولی مستحفظین آنجا پس از آن که دو قران نقد از هر مسافری می‌گیرند، آن وقت مسافرین می‌توانند به عوض زمین چاپارخانه، در روی تخت نرمی استراحت کنند. (گزارش ایران به سال ۱۳۰۵ قمری؛ ناشناس (یک سیاح روسی)، ۱۳۶۳: ۲۶)

۱۸۸۹-۱۸۹۲ دکتر فووریه، طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه

یکی از همکاران ایرانیم که در پاریس تحصیل کرده، به من گفت که اگر تو چند سالی در ایران مانده بودی و مردم و اوضاع و احوال را بهتر از این می‌شناختی، می‌توانستی در ناخوشی شاه دست کم صد هزار فرانک پیشکشی (به شکرانه شفا یافتن اعلیحضرت) بگیری، اما چون هنوز از این کیفیات بی خبری، دیگران از بی اطلاعی تو در این باب‌ها سوء استفاده می‌کنند. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۴: ۱۲۷)

۱۸۸۹ لرد کرزن، نماینده مجلس عوام انگلستان و خبرنگار روزنامه تایمز

در چنین وضع و حالی حیرت آور نیست که هر شغل و مقامی راه عادی دست یابی بر زر و مال می‌شود و بسا اتفاق افتاده است که افرادی در ابتدای کار پیشیزی در اختیار نداشتند و اینک در عمارت‌های عالی اقامت و مال و منال فراوان فراهم دارند

و از زندگانی شاهواری برخوردارند و اکثر کسانی که زندگانی اجتماعی را آغاز می‌کنند شعارشان «فرصت را دریاب» است. افکار عمومی هم از این طرز کار انزجاری ندارند و هر کسی را که فرصت یافته و از عهده انجام منظور خویش بر نیامده باشد، ناشی و بی استعداد می‌پندارند و در تمام این جریان احدى حتى اندکی به حال افرادی که از این رسم و قاعده زیان می‌برند تأمل نمی‌نماید و نمی‌اندیشد که این درهم و دینار دسترنج کدام عناصر بیچاره خاموش بی آزار است که از کار و رنج ایشان گنج سرشاری در سراهای زرنگار با اسباب و وسایل ظریف اروپایی و نوکر و خدم فراوان گرد آمده است. در یکی از گرایش‌های سرلویی پلی راجع به جنوب ایران که هنگامی نگارش یافته که وی در بوشهر نماینده انگلستان بوده شرح مختصر و وافى درباره تکثیر ناگوار این سیستم در وضع روستاییان مذکور شده است. (ایران و قضیه ایران، جلد اول؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۵۷۷)

۱۸۹۶ فوکوشیما، امیرلشکر ژاپنی

روز ۲۵ اکتبر صبح زود از خواب برخاستم و برای سفر آماده شدم، و در انتظار آمدن درشکه نشستم؛ اما نیامد. ساعت ۱۰ که شد و هنوز خبری از او نبود، نوکر را فرستادم و خواستم که هر چه زودتر بیاید. سرانجام ساعت ۱۱ بود که آمد. درشکه چى را برای دیر آمدنش سرزنش کردم، می‌خواستم که بى درنگ راه بیفتد؛ اما او دبه درآورد و گفت که فقط تا دو من بار را روی کرایه حساب می‌کند و برای زیاده بر آن باید منى دو قران بدهم. پس شکایت کردم که دیروز قرار دادیم که تا ۲۵ من بار مجانی باشد. اما چون می‌دید که برای رفتن شتاب دارم، فرصت را غنیمت شمرد و در ادعای خود و مطالبه هزینۀ اضافه بار اصرار کرد. مأمور پایین رتبه چاپارخانه هم که همراهم بود، چون به گرفتن سهمی از کرایه اضافه طمع بسته بود، هیچ نگفت و ساکت ناظر گفت و گو و چانه زدنم با درشکه چى بود. پس ناچار از نوکرم خواستم که با درشکه چى و مأمور چاپارخانه به خانۀ مدیر تلگراف برود و از او داوری بخواهد. پس از چندی بازگشتند و نوکر گزارش داد: «مدیر پست و تلگراف تأکید کرد که برابر قرارى که دیروز داده شده، ۲۵ من بار روی کرایه است و برای بقیه هر من دو قران بگیرد...». این حکم منصفانه بود، و بارم را که وزن کردند، ۱۳،۵ من اضافه بار بود که برای آن ۲۷ قران پرداختم و سرانجام توانستم در ساعت

۱۲:۳۰ از تهران روانه شدم. هنگام به راه افتادنم ۲ قران به مأمور چاپارخانه انعام دادم؛ اما او گفت که این خیلی کم است و نگرفت. پس اعتنا نکردم و به راه افتادم. درشکه چند گام دور شد، او از پشت دوید و آمد و ۲ قران را خواست. او به هر روی عضو چاپارخانه است؛ و چنین رفتار ناشایستی از مأمور دولت برای ما ژاپنی‌ها تصور کردنی نیست. (سفرنامه ایران و قفقاز و ترکستان؛ فوکوشیما، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

۱۸۹۸-۱۹۰۰ لومنیسکی، مأمور دولت روسیه

حقیقت این است که بیشتر این جوانان خداباور (کارگران ایرانی در انزلی) به جد اعتقاد دارند که هر فرنگی حتما پولدار است و از او می‌توان ده‌ها بار بیشتر از ایرانی عباپوش پول گرفت. البته یک فرنگی در اینجا و در ارتباط با این افراد بیچاره، هرگز خساست به خرج نمی‌دهد اما وقتی که خود فرنگی‌ها پول زیاد می‌دهند چرا آدم نگیرد. قایقران از حرمسرا خبر ندارد. او تنها صدیقه یا سارای خود را دوست دارد و کودکان چشم‌سپاه خود را می‌ستاید. (ایران و ایرانیان؛ لومنیسکی، ۱۳۹۲: ۱۸)

(در انزلی) بارها را در یک اتاق ریختند. در اتاق دیگر ما و «ن. ن. کورماکف» مستقر شدیم و اینجا نقطه آغاز چک و چانه‌زدن با قایقران بود. البته قایقران به زعم خویش بر حق بود. یک بار شرکت «قفقاز و مرکوری» یک مسافر فلک‌زده را کاملاً در اختیار قایقران گذاشت و این قایقران البته انتقال مسافر را فهمید. حکایت این فرنگی در اختیار قایقران، مثل شهری است که پس از پیروزی در اختیار سربازان فاتح قرار می‌گیرد تا کاملاً غارت شود. (ایران و ایرانیان؛ لومنیسکی، ۱۳۹۲: ۱۹)

هر یک از زنان به نوبت خدمت شاه می‌رسد و در اتاق خواب اقامت می‌گزیند. به هر یک از زنان شاه قبلی که تعدادشان سیصد نفر بود یک روز در سال نوبت می‌رسید. معمولاً در چنین شرایطی حق بودن نزد شاه را به قیمتی بسیار زیاد یکی از زنان به دیگری می‌فروخت. به هنگام اقامت در اتاق خواب شاه، زن آن ساعت می‌توانست درخواستی کند یا شغل نان و آبداری برای خویشاوندانش یا انتصاب به مقامی را درخواست کند. علاوه بر این آن زن می‌توانست عفوی را با تلاش بسیار برای یک متمول به دست آورد. فرد پولدار نیز در ازای این عمل مبلغ بسیاری به آن زن پرداخت می‌کرد. النهایه در این ساعات زن می‌توانست با حمایت چند ساعته خود از

یک تاجر مقاطعه‌ای درباری، یا یکی از زمین‌های شاه را به قیمتی بسیار ارزان برای آن تاجر اجاره بگیرد. مواردی هم بود که زن شاه در ابتدا والی گناهکاری را از کار برکنار می‌کرد، حتی اگر تمام منطقه در این مورد به زحمت افتاده بودند: بالاخره زن می‌تواند یک چیزی را برای شخص خودش با خواهش و التماس به دست آورد. زیرا ممکن است زن دیگر شاه نیز با دهان کوچک و چشمان درخشان بادامی و درشت، مثل کنه با خواهش و درخواست، موقعیتی برای خود تحصیل کند. به هنگام مشاهده چنین زیبارویانی قلب شاه به تپش می‌افتد. شاه که صبر و قرار از دست داده، می‌نویسد: «این طور باید باشد»، یعنی مال خودم. (ایران و ایرانیان؛ لومنی‌تسکی، ۱۳۹۲: ۷۷)

اغلب اتفاق می‌افتد که یک اروپایی که می‌خواهد خود را از خطر حفظ و صیانت کند، دوستی با خواجه‌ای را طرح‌ریزی می‌کند. آن وقت است که همان خواجه خونخوار تحت تاثیر پیش‌کش با بهترین روش دوست نزدیک خود را حفظ می‌کند و به هر نحو ممکن شرایط خوبی را برای او فراهم می‌سازد. (ایران و ایرانیان؛ لومنی‌تسکی، ۱۳۹۲: ۸۸)

۱۸۹۸-۱۹۰۴ مالکوم، مبلغ مسیحی انگلیسی

زرتشتی پارسی، معمولاً شخصیت اخلاقی خاصی دارد که پس از مسلمان شدن، تقریباً همیشه طی چند نسل محو می‌شود. بدبختانه، هم اینک جنبش بهائیت در حال جذب تعداد کثیری از زرتشتیان و تبدیل شدن به خطری جدی است؛ زیرا فرد بهائی هر قدر هم که خلاف اسلام سخن بگوید، باز واقعاً یک مسلمان است و نظام دینی او، که در آن فرصت‌طلبی جای تعالیم مربوط به رشد و توسعه قوانین اخلاقی را می‌گیرد، بیش‌تر نقایص بزرگ را در خود دارد. با این حال، از آن‌جا که قاطبه زرتشتیان یزد، احتمالاً بهائی نخواهند شد، وجود آن‌ها برای هر قدرت اروپایی که ناگزیر به حل مشکل برپایی حکومتی مطمئن در مناطق جنوبی ایران باشد، موجب خوشامد است، زیرا یک اجتماع قابل ملاحظه دم دست از این مردم جالب و هوشمند در حداقل یکی از شهرهای ایران خواهد یافت. (سفرنامه یزد؛ مالکوم، ۱۳۹۳: ۱۰۹)

در مجموع، یزدی‌ها به هنگام ارتکاب جرم علیه فرد، تصور مبهمی از یک اصول اخلاقی دارند که غالباً با آموزه‌های صریح‌تر مذهبی آن‌ها ناسازگار است. این موضوع در نظر من یکی از امیدوارکننده‌ترین خصوصیات شخصیت فرد ایرانی است و چیزی است که یک مبلغ مذهبی می‌باید با حداکثر دقت آن را مطالعه کرده و بکوشد آن را در بسیاری از موارد پایه و اساس پژوهش‌های خود قرار دهد. اما ما باید از سودجویی بیش از حد این اصول اخلاقی بسیار ابتدایی برحذر باشیم. موقعی که به تجاوز به املاک و اموال می‌رسیم، متوجه خواهیم شد که این امر اغلب بسیار کم‌تر اتفاق می‌افتد. (سفرنامه یزد؛ مالکوم، ۱۳۹۳: ۱۴۵)

۱۸۹۹ به ناگا، فرستاده دولت ژاپن به غرب آسیا

فکر می‌کنم که دو نامه‌ای را که از اصفهان و تهران فرستاده بودم هم اکنون دریافت کرده‌اید. به گمانم مرحله اخیر سفرم و دیدار از ایران دشوارترین و در همان حال سودمندترین و آگاهاننده ترین بخش سفرم بوده است؛ زیرا که در این فرصت توانستم با احوال این کشور و بی‌عدالتی در اداره این مملکت آشنا بشوم، و نیز دریافتم که مردم این سرزمین از هر فرصتی برای بدراهی و نابکاری بهره می‌گیرند. (سفرنامه‌ی ناگا تویوکیچی در ایران و آناتولی؛ به ناگا، ۱۳۹۲: ۱۲۰)

میان قزوین و رشت ترتیب سفر چاپاری هست؛ اما چاپارخانه دار قزوین نگذاشت اسب چاپاری بگیرم و از من خواست که درشکه کرایه کنم. در این مسیر بتازگی شرکت خصوصی روسی راه تازه کشیده و هنوز در حال ساختمان است. به احتمال، میان سازنده این راه و چاپارخانه چنین قرار داده و تبانی شده بود [که] وا دارند که درشکه کرایه کنیم. [ناچار شدم که برای تندتر رفتن درشکه بگیرم و دو برابر سفر چاپاری (سوار بر اسب چاپار خانه‌ها) کرایه بدهم. فکر کردم که چون درشکه شبانه روز یکسره می‌راند، خواهم توانست تا روز ۲۱ این ماه که کشتی انزلی به مقصد باکو می‌رود خودم را به انزلی برسانم. (سفرنامه‌ی ناگا تویوکیچی در ایران و آناتولی؛ به ناگا، ۱۳۹۲: ۱۲۱)

در بالای این کوه (در جاده تهران-رشت)، با دشواری و مسأله دوم (پس از خرابی درشکه) روبرو شدم. در بلیت و قرارنامه سفر چنین نوشته بود که پس از رسیدن به

رشت بار و ائاثم را وزن کنند و به تناسب آن کرایه بگیرند؛ اما چاپارخانه دار اینجا خواست که اسباب سفر را وزن کند و کرایه را در این ایستگاه میان کوه بگیرد، و کسی هم نبود که به شکایتم برسد. پیدا است که نوکرم طرف مرا گرفت که قرار نبوده است که کرایه را در این سر کوه بپردازیم، و سرانجام هم نوکرم و چاپارخانه دار و اتباع او دعواشان شد و کار بالا گرفت. چون دیدم که آن‌ها همه اسلحه دارند و حرفم به جایی نمی‌رسد و وضع خطرناک است، زیاده خواهی آن‌ها را پذیرفتم. در این سرگردنه هم دهخدا و امنیه نبود که از او یاری بخواهم. اگر درخواستشان را رد می‌کرد، حتماً آن‌ها هم اسب و درشکه در اختیارم نمی‌گذاشتند. در این وضع، سرگردان و بیچاره ماندم. اگر در رفتن به موقع رسیدن به انزلی شتاب نداشتم، دلم می‌خواست که جلوی این مردم سرگردنه نشین دربیایم و با آن‌ها درگیر شوم و ببینم که در ایران قاعده و قانونی هست یا نه. اما موضوع ارزش این ایستادگی را نداشت، و قضیه در واقع این بود که می‌خواستند چند تومان (هر تومان برابر دوین ژاپن) زیادتر بگیرند. پس، گذشت نشان دادم و خواسته آن‌ها را پذیرفتم. (سفرنامه‌ی ناگا تویوکیچی در ایران و آناتولی؛ یه ناگا، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۰ سپتامبر به سلطان آباد رسیدیم. در اینجا با حادثهٔ سوم در این مسیر روبرو شدم. چاپارخانه دار که فهمیده بود که عجله دارم که به کشتی ای که فردا از انزلی به مقصد باکو روانه می‌شود برسم، به هر بهانه از دادن اسب طفره می‌رفت. در آغاز بآرامی و خونسردی تقاضایم را برای گرفتن اسب تازه نفس رد کرد. پیدا است که وقتی که نوکرم این موضوع را به من گفت چه اندازه آشفته حال و ناراحت شدم. اگر به کشتی فردا (پنج شنبه) نمی‌رسیدم، می‌بایست تا سه شنبه هفته‌ایند در انزلی معطل بمانم. کشتی بخاری از انزلی به مقصد باکو هفته‌ای دوبار، روزهای سه شنبه و پنج شنبه، روانه می‌شود. نوکرم که از مردم عرب بود و تندخو و پرخاشجو، خواست دعوا و درشتی کند، که جلویم را گرفتم. از رفتار چاپارخانه دار به نیتش پی بردم، و به وسیلهٔ نوکرم پیغام دادم که اگر به ما اسب دهد انعام خوبی خواهیم داد. آنوقت گفت و گو بر سر این شد که چه مبلغ باید بدهم، آن‌ها پول گزافی خواستند...، اما سرانجام به ۵۶ قران... سازش شد. دیدم که اگر در برابر طمع ورزی و بیراهی آن‌ها بایستم و در دادن انعام سخت بگیرم، یا در پاسخ رفتار موهن

و تمسخر آمیزشان خشم و تندی نشان بدهم، جانم در خطر خواهد بود، یا که دست کم باید پنج روز وقتم را (با معطل ماندن در انزلی در انتظار کشتی بعدی) بیهوده تلف کنم. در این دیار بی سروسامان تسلیم خواست آن‌ها شدم و گذاشتم که مرا آدمی ساده انگارند و گولم بزنند و چیزی از کیسه‌ام بدزدند. همه این زحمت‌ها و دردسرها برای این است هنوز راه خوب نساخته‌اند و کارها قاعده درستی ندارد... اگر به درشکه رانی در این مسیر نظم بهتری بدهند در آینده می‌توان با درشکه براحتی میان تهران و رشت سفر کرد. (سفرنامه یه ناگا تو یوکیچی در ایران و آناتولی؛ یه ناگا، ۱۳۹۲: ۱۲۶-۱۲۸)

۱۹۰۴-۱۹۰۵ هیات بازرگانی هند بریتانیا

ناآگاهی ایرانی‌ها از روش‌های تجاری، تأثیراتی بر امور می‌گذارد. مثلاً یک نمونه آن، وقتی است که شخصی متوجه می‌شود یک برات دیداری نود روزه، صد و هشتاد روز طول کشیده، او نیز در برابر این تأخیر، برای کشیدن بهره بیشتری روی پول به هر اقدامی دست می‌زند. (اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم؛ گیلدو-نیوکامن، ۱۳۷۶: ۳۱)

۱۹۰۷ لئون هم، فرانسوی ایرانی الاصل

وکلاهی پارلمان (ایران) بر سه قسم هستند: قسمتی بدنفس و خائن و غرضی جز نفع شخصی ندارند و با حیل و تدابیر خود را داخل پارلمان کرده‌اند، اگر موقعی افتد ضرر آنها بر ملت اشد خواهد بود و گویا بقدر خمس وکلا هستند؛ قسمتی هستند که کسانی سلیم النفس و ملت دوست و صاحب امانت، لکن اهل این مقام از حیث عقل و علم و ادراک و کار کردن نیستند، وجودشان مفید نیست و لکن نفع چندانی هم ندارد و این قسم بیش از ثلث نفوس وکلا است؛ قسمتی هستند که هم عاقلند و هم عالم و کارکن و غالباً زمام امور هم در دست اینها است، لکن کار کاری است که اصلاح آن مقدمات فوق العاده لازم دارد. (سفرنامه لئون هم در باره انقلاب مشروطیت ایران؛ هم، مجله وحید، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۵۱: ۴۵)

۱۹۱۰ اوه‌باما، خبرنگار و جهانگرد ژاپنی

در این نواحی پول روسیه رواج داشت. از گرانی کرایه درشکه تعجب کردم. گفتند که روزی ۲۰ روبل می‌شود، و برای سراسر مسیر تا تهران باید ۷۰ روبل داد. (گیلان در سفرنامه‌ها و پژوهش نامه‌های ژاپنی؛ سوزوکی، ۱۳۹۲: ۱۰۹)

۱۹۱۰-۱۹۱۶ چیک، نایب کنسول انگلیس در بوشهر

وثوق‌الدوله در تلاش است به نوعی در این شرایط آن چیزی را که ایران سال‌ها در پی به دست آوردن آن بود کسب کند. در ملاقات هم با دریایی‌گی از او شنیدم که وثوق‌الدوله را آدمی الکی‌خوش می‌داند. وی شاید وجهه لازم برای بودن در راس کارها در این زمانه نداشته باشد، ولی متأسفانه ایرانی‌ها عادت دارند که با تغییر هر مقامی مدتی دلشان را به عملکردهای او خوش کنند و کم‌کم از او ناامید شوند. (گزارش‌های مستر چیک از رویدادهای فارس و بوشهر در جنگ جهانی اول؛ چیک، ۱۳۹۲: ۲۲۸)

۱۹۱۱ شوستر آمریکایی، رییس کل خزانه داری ایران

در فصل برداشت گندم در تابستان، دولت نسبتی از آن را به جای مالیات می‌گیرد. از اطراف پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر این گندم دولتی را به داخل شهر می‌آورد و در انبارهای غله ذخیره می‌کند برای زمستان تا باز بتواند ارزان و فراوان به مردم عرضه‌اش کند. در ایران دولت‌ها از گذشته‌های دور این کار را کرده‌اند. اگر نمی‌کردند و این گندم دولتی را می‌فروختند، اشراف با صاحبان ثروتمند اراضی گندم خیز دست به یکی می‌کردند و گندم را احتکار می‌کردند و ذره ذره وارد بازار می‌کردند تا قیمت را بالا ببرند. نان کمیاب و گران می‌شد و بلوا رخ می‌داد و به قول ایرانی‌ها شهر شلوغ می‌شد. (اختناق ایران؛ شوستر، ۱۳۸۵: ۱۴۶)

من بسیار تلاش کرده بودم پیش از اینکه راه‌ها بسته شوند، گندم از اطراف و اکناف به شهر برسد. سعی کرده بودم نگذارم قوت غالب مردم مثل سال‌های قبلش وسیله کسب درآمد برای مقامات بلدیه تهران شود. عده‌ای از اعیان مرتجع دست به دست هم داده بودند برای این که جیب‌هایشان را پر کنند و چوب لای چرخ دولت مشروطه بگذارند. (اختناق ایران؛ شوستر، ۱۳۸۵: ۱۴۷)

در زمینه عرضه نان، اتفاق تکان دهنده ای هم رخ داد. رییس نانوایان تهران یکی از اعضای اصلی دار و دسته ی بلدیه بود که برای خزانه داری هم زیاد دردرس درست می کرد. کارنامه سیاهی داشت و می گفتند بارها اتفاق افتاده بود که زیردستان معترضش را در تنور انداخته بود. یک روز که با چند مشروطه خواه سرشناس صحبت از او به میان آمد گفتم اکثر مشکلات عرضه ی نان در پایتخت زیر سر اوست و نان خوبی هم دست مردم نمی دهد و باید «شرش کنده شود». یکی دو روز بعد، صبح که وارد دفترم شد یکی از دستیاران ایرانی ام گفت «نانوا مطابق میل شما کشته شد!» می گذارم خواننده خود حدس بزند که چه حالی به من دست داد. هرچند من بین حرف آن روز خودم و قتل او ارتباطی نمی دیدم. تصمیم گرفتم که از آن به بعد بیش تر مواظب حرف هایم باشم. جان باخته خودش مردی زالو صفت بود و با دزدیدن از مردم فقیری که آه در بساط نداشتند پول و پله ای به هم رسانده بود. پس اتفاق ناعادلانه ای نیفتاده بود. اما تعبیر دستیار جوان من از مرگ ناپهنگام او مرا حساسی غافلگیر کرد. با رفتن او وضع نان بهتر شد. (اختناق ایران؛ شوستر، ۱۳۸۵: ۱۴۷)

۱۹۱۶-۱۹۱۹ دایر، ژنرال انگلیسی

شاه سوار یک مهاجم مشهور و خویشاوند جنید بود. زمانی او مالک و والی خاش بود، اما در آن هنگام ظاهرا به شدت مایل بود که بانوی بسیار زیبایی به نام گل بی بی را به همسری بگیرد. طبق معمول، میان داماد آینده و نزدیکترین خویشاوند مذکر بانوی نامبرده... آغاز شد. بهایی که محمد حسن روی گل بی بی گذاشت، کمتر از مالکیت خاش نبود. شیفتگی و شیدایی شاه سوار او را واداشت تا قیمت را بپردازد، هر چند با شناختی که بعدها از این جناب پیدا کردم، کاملا متقاعد شدم که قصد داشت به محض اینکه اوضاع و احوال مساعد سر به رسد، خاش را دوباره به تملک خود درآورد. (مهاجمان سرحد؛ دایر، ۱۳۷۸: ۵۶)

۱۹۱۷-۱۹۱۸ ژنرال دنسترویل، فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال غرب

ایران

(یکی از) اسباب و علل ظهور مجاعه.. ترقی و بالا زدن بی سابقه مظنه جنس، انبارداران و ملاکین را به امید اندوختن سرمایه‌های بی پایان به طمع انداخته و عموماً با هم موافقت کردند که مظنه جنس را در همان پایه نگاه داشته بلکه بالاتر ببرند. (یادداشت‌های ژنرال دنسترویل؛ دنسترویل، ۱۳۰۹: ۱۳۸)

من تصمیم گرفتم که فقط در مقابل انجام کارهای عام المنفعه با قحطی زدگان مساعدت کنم و به هر یک از آن‌ها به طور یومیه اجرت معینی پرداخته و برای هر کار نظارت و مواخذه شدیدی اعمال نمایم.... قرار شد شبانه بلیط‌ها (ی اعانه برای مردم قحطی زده همدان) را توسط قونسول و بعضی از اشخاص محترم در محلات شهر بین عائله‌های فقیر و بی بضاعت تقسیم کنند... به هیچ وسیله ما نتوانستیم چند نفر اشخاص فهمیده را برای تهیه بلیط و یا پاره کارهای دیگر بدست بیاوریم و اشخاص بی بضاعت و فقیر را هم که برای کمک و خدمت آورده بودیم، درستکار و امین نبودند. اولاً جمع کردن فقیرترین اشخاص خیلی مشکل بود، زیرا فقیرترین مردمان از همه ضعیفتر بودند، ضعفاً را هم جمعیت به یک هجوم زیر دست و پا از میان می‌بردند و قویترها بلیط را به چنگ آورده ضعفاً باز در عین احتیاج و بدبختی و فلاکت جان می‌سپردند. طولی نکشید که سوء استفاده از بلیطها شروع شد. بر فرض اینکه تقسیم کننده بلیط شخص امین و درستکار باشد، ممکن نبود او بتواند همه گیرندگان بلیط را بشناسد و چندان اشکال نداشت که یک نفر سه بلیط بدست آورده و از سهم سه نفر بدبخت دیگر استفاده نماید و اگر تقسیم کننده بلیط از همان اول کار، نادرست و غیرامین باشد که ممکن است به هر یک از دوستان و محبان خود عوض یک بلیط، پنج بلیط اعطا کند که هر دو صورت ما بیچاره و لاعلاج بودیم و در مقابل اینگونه تشبثات هیچکاری نمی‌توانستیم بکنیم. هر یک بلیط به دارنده اش حق می‌داد که در قبال یک روز کار، سه قران دریافت دارد... بدیهی است که دارنده پنج بلیط با نهایت سهولت می‌توانست بلیط خود را از قرار یکی یک قران به فروش رسانده و بدون اینکه دست به کاری زده باشد، روزی پنج قران عایدی پیدا کند و خریدار آن پنج بلیط هم در مقابل یک روز کار که بایستی سه قران دریافت نماید، می‌توانست یومیه ده قران مداخل داشته باشد. به هیچ وسیله ممکن نبود از اینگونه تقلبات (بلیط‌های فروخته شده برای اطعام قحطی

زدگان) جلوگیری شود مگر با مساعدت عده ای از معتمدین ایرانیان، آنها هم ابداً خودشان را با این مسائل آشنا نمی‌کردند و روی همراهی و موافقت با ما در پیشرفت این مقصود نشان نمی‌دادند.... تنها کسانی که توجهی به کار ما داشتند و عملاً اظهار علاقه می‌نمودند، سیاسیون محلی بودند و توجه آنها هم به شکل شدیدترین مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها بود. آنها فهمیدند که من شروع کرده‌ام به مواعید خودم که در بیان‌نامه خطاب به اهالی محل وعده داده بودم راجع به اینکه انگلیسی‌ها همیشه در هر کجا باشند طرفدار سعادت و رفاهیت اهالی هستند، عمل می‌کنم. آنها با چشم خود مشاهده می‌کردند که ما رفته رفته در جامعه یک شهرت و صلاحیت بخصوصی پیدا می‌کنیم، بنابر این افنا و مرگ هم‌مشریها و هموطنان خودشان را بر شهرت و صلاحیت ما ترجیح می‌دادند. آنها در واقع همان اصول و پرنسپ‌های انقلابی را دنبال می‌نمودند که می‌گوید «مواقعی پیش می‌آید که بایستی سر و جان را فدای پیشرفت مقصود کرد. پس بگذار سر و جان همه قربانی شود غیر از جان من.» یکی از تدابیری که سیاست بافان محلی بر علیه پیشرفت مقاصد ما اتخاذ نموده و به موقع اجرا گذاشتند، بستن دکانین نانوائی شهر بود برای اینکه فقرا و ضعفای قحطی زده نتوانند با اجرتی که از ما دریافت می‌دارند، در شهر برای عائله سیه روز خود نان به دست بیاورند. (یادداشت‌های ژنرال دنسترویل؛ دنسترویل، ۱۳۰۹: ۱۴۴-۱۴۶)

رعایای دهات مجاور که به هر شکلی بود امور خود و عائله شان را می‌گذارند، همینکه شنیدند ما خوب اجرت می‌دهیم (تا مردم قحطی زده همدان امکان زندگی داشته باشند) به شهر هجوم آورده تمام فقرا و ضعفای شهر را کنار زده قسمت عمده بلیط‌ها را بدست آوردند. تدابیر نافعه من نتایج معکوس حاصل آورد و بحکم اجبار از تعقیب این رویه به کلی منصرف شدم. (یادداشت‌های ژنرال دنسترویل؛ دنسترویل، ۱۳۰۹: ۱۴۹)

حدود ۱۹۱۸-۱۹۱۹ امیل زاوی، روزنامه نگار فرانسوی

برای ایرانی ای که صاحب مال و منالی چند است، بهترین شیوه افزایش درآمد - حتی تنها شیوه ای که می‌شناسد- احتکار گندم در پاییز است... در زمستان هنگامی که قحطی و خشکسالی چهره نشان می‌دهد، آرد حاصل از آن را کم کم

وارد بازار کرده و آن را به قیمت گزاف، یعنی بهایی معادل قیمت طلا می‌فروشد.
(شب‌های زیبای ایران؛ زاوی، ۱۳۷۹: ۱۱۵)

۱۹۲۰- سروان فورتسکیو، مامور بریتانیا در ایران

مستشارالدوله کاملاً بی احتیاط است. برای کسب مقامی در کابینه، به امید پیشرفت شخص خود، آماده پیوستن به هر حزب و حمایت از هر داعیه داری است. (رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران؛ فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۴۴)

۱۹۲۰-۱۹۲۴ فوربز-لیث، مباشر انگلیسی سردار اکرم در همدان

تنها دلیلی که آنها (سواران تحت فرمان ما) را به شرکت در این عملیات راغب می‌ساخت، این بود که تصور می‌کردند طی جنگ فرصت خوبی برای تاراج خواهند یافت و با استفاده از این موقعیت، غنایم بسیاری به چنگ خواهند آورد. (خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم؛ فوربز-لیث، ۱۳۶۶: ۱۰۳)

۱۹۲۵ ریچاردز، نقاش انگلیسی

(در مدخل بازار اصفهان) اولین چیزی که موجب تعجب می‌شود، وجود درشکه چیهایی است که در بیرون بازار به انتظار مشتری، یعنی بازرگانان ثروتمند یا کارمندان اداری ایستاده‌اند. آنها مانند ارابه رانان رومی در مسابقاتی که در کلیژنوم انجام می‌گرفت، ناگهان به سوی فرنگی بیچاره هجوم می‌برند و خیال می‌کنند هر کس زودتر به او رسید کرایه درشکه حق مسلم اوست.. (سفرنامه فرد ریچاردز؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۴۶)

۱۹۳۲ تا ۱۹۶۷ (متناوب) تانیتا گیرشمن، دندانپزشک و همسر باستان

شناس فرانسوی

(بیشاپور، ۱۹۳۵-۱۹۳۶) بیماران گاه برای دیگر بیماران روستا هم تقاضای دارو می‌کردند. طولی نکشید که متوجه شدم آنها این داروها را می‌فروشند. بنابر این مقرر کردم هر بیماری خودش مراجعه کند و دارو را در حضور من بخورد. (من هم باستان شناس شدم؛ گیرشمن، ۱۳۸۹: ۹۴)

۱۹۳۳ بایرون، جهانگرد انگلیسی

چند تا از کامیونها توی سیلابی گیر کرده بودند و امیدی به بیرون آمدنشان نبود. اهالی محل ما را هل دادند، پیش از این که ما را بیرون بیاورند به زور کرایه جا به جا کردن مان را گرفتند و گفتند اگر ندهیم اتومبیل را به عمیقترین قسمت می‌برند و همانجا رها می‌کنند. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بیرون، ۱۳۸۱: ۳۵۹)

۱۹۳۹-۱۹۴۶ سر بولارد، سفیر کبیر انگلیس

پاییز گذشته، وقتی پایان جنگ تا قبل از پایان سال محتمل به نظر می‌رسید، همه تجار ایرانی که به کار احتکار مشغول بودند ترس برشان داشت که مبدا ورود کالاهای تازه از خارج قیمت‌ها را بشکند؛ و در نتیجه نرخ‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای پایین آمد. اما وقتی ایرانیان دیدند که ملل اروپایی می‌خواهند به مدتی طولانی تر به کشتار یکدیگر بپردازند، نفسی به راحتی کشیدند و باز قیمت‌ها را بالا بردند تا تقریباً به سطح شش ماه پیش رسید. قیمت محصولات داخلی، که بیش از هر چیز توجه مرا برمی‌انگیزد، اصلاً تنزل نکرده است. در ایام کریسمس پارکس از من پرسید که آیا می‌تواند برای میهمانی گل کلم را از قرار هر دانه ای ۱۲ شیلینگ (۶۰ پنس) بخرد یا نه. بودجه من به دنبال این تصمیم (پس از دو سال تأخیر) که اعضای اصلی سفارت می‌توانند با محدودیت‌هایی از مرکز نیروهای زمینی و هوایی و دریایی خرید کنند تا حدی ترمیم شد. کمک بزرگی است، اما شامل گوشت، سبزی، کره، تخم مرغ، شیر و بسیاری چیزهای دیگر که به قیمت تخم چشم آدم است نمی‌شود، اما شامل پنیر می‌شود. (نامه‌هایی از تهران؛ بولارد، ۱۳۸۸: ۳۹۱)

زین العابدین رهنما... همیشه یکی از آرزوهای بزرگش کسب یک سمت دولتی بود و فکر می‌کرد این کار او را تا مرحله وزارت ترقی می‌دهد. با این هدف عمامه را از سر برداشت و عنوان «شیخ» را از اسمش حذف کرد. (رجال و دیپلمات‌های عصر قاجار و پهلوی؛ بولارد و رابینو و چرچیل، ۱۳۹۱: ۱۹۰)

حسینعلی خان قره گوزلو... دومین پسر کوچکتر مرحوم ناصرالملک نایب السلطنه ایران در مدرسه هرو و کالج بلیول دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده است. در سال ۱۹۳۱ با دختر تیمورتاش ازدواج کرد و در سال ۱۹۳۵ پس از بازداشت تیمورتاش

او را طلاق داد. (رجال و دیپلمات‌های عصر قاجار و پهلوی؛ بولارد و رابینو و چرچیل، ۱۳۹۱: ۲۸۹)

۱۹۴۲ چارلز گالت، کنسول بریتانیا در اصفهان

یکی از ترفندهای معمول خوانین بختیاری آن است که خان مسن تر که مثلاً در تهران است یکی یا چند تن از خوانین جوانتر را با دستورالعمل‌هایی محرمانه برای ایجاد آشوب به منطقه اعزام می‌دارد و هنگامی که از سوی دولت از آنها خواسته می‌شود که این خوانین جوانتر را که معمولاً فرزند آنها هستند، مهار کنند، ضمن تظاهر به نارضایی فوق العاده از این پیشامد، یا اظهار می‌کنند که کنترل عوامل آشوب از عهده آنها خارج است و یا حاضر می‌شوند که در ازای کسب مناصب یا امتیازاتی از طرف دولت دست به کار شوند. (ایل بختیاری؛ گالت، ۱۳۸۷: ۳۳)

۱۹۴۳-۱۹۷۹ مکاتبات وزارت خارجه آمریکا (اسناد لانه جاسوسی)

دکتر امینی در ذکاوت، شایستگی و توانایی و قابلیت مسئولیت‌پذیری معروف است. او از موقعیت‌های رسمی خود برای افزایش ثروت خانواده اش استفاده کرده است. نمونه ای از این موارد لغو دستور وزیر اقتصاد ملی قبل از وی، مبنی بر این که هیچ اتومبیل لوکسی در واردات امسال نباید وجود داشته باشد، و افزایش ۵۰ درصد در واردات اتومبیل نسبت به سال قبل بود. این دستور کمک بزرگی به برادر وی، محمد امینی بود که یکی از مدیر عاملان بزرگترین شرکت اتومبیل در ایران می‌باشد. (گزارش خیلی محرمانه ۳ دسامبر ۱۹۵۱) (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب هشتم؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹: ۲۷۹)

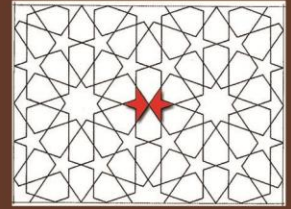
خبرهای موثق در دست است که حاکی از آن است که یک گروه یکصد و پنجاه نفری گشت زنی در اطراف بهشت زهرا (قبرستان تهران) پرسه می‌زنند. وقتی کسی جسدی را برای دفن کردن می‌آورد، بدون در نظر گرفتن علت مرگ، جمعیت به دور آن حلقه زده و به خاطر این مدافع شجاع اسلام که توسط واحدهای نظامی شاه کشته شده تجمع می‌کنند. چنانچه دوستان متوفی اعتراض نمایند به آنها گفته می‌شود خفقان بگیرند. (گزارش خیلی محرمانه ۱۷ دسامبر ۱۹۷۸ سفارت آمریکا)

در تهران به وزارت خارجه آمریکا) (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب نهم؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹: ۶۱۶)

در سطوح بالاتر جامعه ایران، بیشتر افراد در فکر بهبود موقعیت و افزایش ثروت خود می‌باشند. البته خودپسندی و خودبینی امر تازه ای نیست. ولی جامعه ایرانی به طور سنتی خودبزرگ‌بینی را یک فضیلت می‌داند. شخصی که با توسل به طرق مختلف راه ترقی را می‌پیماید، در این جامعه مورد تمجید و تحسین واقع می‌شود. بنابراین و به همین دلیل هنگامی که جیمز موریس (موریه) انگلیسی کتاب طنز خود را تحت عنوان حاجی بابا اصفهانی نوشت که در آن یک فرد حقه باز و بی قید نسبت به موازین اخلاقی شخصیت اول داستان بود، به جای تقیح یک خصوصیت غیر قابل قبول، این کتاب به عنوان داستان یک قهرمان ملی در میان ایرانیان محبوبیت یافت. در نتیجه همین کردار رایج بسیار به ندرت می‌توان فردی را یافت که مایل به شرکت در برنامه‌های ملی باشد، حال چه به عنوان مجری و چه به عنوان شرکت کننده، مگر در صورتی که نفع شخصی خود را در این مسئله بیابد. (گزارش خیلی محرمانه می ۱۹۷۳ «بررسی کلی ایران») (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب ششم؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹: ۶۸۵)

۱۹۵۱ تا ۱۹۷۹ (متناوب)، شولاتور، روزنامه نگار آلمانی

شاه از آن دسته از اقوام و بستگانی که به او گوشزد می‌کنند سلسله پهلوی از صفر شروع کرده و اصل و نسبی ندارد، چندان خوشش نمی‌آید. امروز حرف سودجویان، سوداگران، تازه به دوران رسیده‌ها، متخلفین، فرصت‌طلبان، حلقه بگوشان، نوکران و ثناگویان، همه جا خریدار دارد. آنها سودهای نجومی به دست می‌آورند و در یک چشم به هم زدن، ثروت کلانی به جیب می‌زنند. (ایران، کانون زمین لرزه؛ شولاتور، ۱۳۶۳: ۴۹۳)



مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی»، حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیقات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های اساسی شوارتز، طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه، گنجانده شده است.

کتاب نهم این مجموعه، روایت ناظران فرهنگ ایرانی از آن دسته خلیقاتی است که بر مبنای ارزش اساسی نیک‌خواهی تنظیم شده است. در این کتاب، خلیقاتی نظیر فرصت‌طلبی؛ حيله‌گری و فریب‌کاری؛ دلالی؛ دروغ‌گویی؛ نفاق و ریاکاری؛ خساست؛ خیانت و پیمان‌شکنی؛ سوءظن، توهم توطئه و بدینی؛ بی‌اعتمادی؛ وقت‌ناشناسی؛ اهمال‌کاری؛ بدقولی؛ توجیه مذهبی و کلاه شرعی تراشیدن؛ کینه‌توزی و انتقام‌خواهی؛ مجازات سخت و توقع پیشکش و هدیه، مطرح شده‌اند.

